



پیغام عشق

قسمت هفتصد و شصت و ششم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۶ گنج حضور، بخش دوم

ای خورده جام ذوالمنن، تشنیه بیهوده مزین
زیرا که فاز من شکر، زیرا که خاب من کفر

- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱۵
- ذوالمنن: صاحب احسان‌ها، صفت باری تعالی
- تشنیه: بدگویی کردن، رسوا ساختن
- فاز من شکر: هر که شکر کرد، پیروز شد.
- خاب من کفر: هر که کفر ورزید، ناامید شد.

ای کسی که با فضاگشایی و شکر از «جام» شراب ایزدی، احسان و صفات خداوندی، خورده‌ای و از جنس او هستی، با من ذهنی بیهوده ایراد مگیر؛ چرا که هر کسی که به صورت حضور ناظر به جهان نگاه کند هر لحظه شکر می‌کند و به خرد زندگی دسترسی داشته، نجات پیدا خواهد کرد و هر کسی که در این لحظه شکر نمی‌کند و از این امکان که می‌تواند فضا را باز کرده و از جنس زندگی شود، استفاده نمی‌کند، کفر می‌ورزد و در نهایت ناامید خواهد شد و فکر می‌کند که باید تمام عمرش درد بکشد.

گفت: ای یاران از آن دیوان نیم
که ز لاحولی ضعیف آید پیم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۸۸
-لاحول: منظور لاحول و لا قوه الا بالله؛ به معنی نیست نیرویی به جز نیروی خدا
-پی: بنیان، شالوده، پایه

مهمان تازه وارد به جمع من های ذهنی ملامت گر گفت: «ای یاران»، من از آن من های ذهنی ترسویی نیستم که همین که کسی «لاحول» گوید و به همانیدگی هایم آسیب برساند، ارکان وجودم بلرزد و دست از کار معنوی ام بکشم؛ زیرا من با فضاگشایی و صبر، ریشه در زندگی دارم و می دانم که زندگی به من بی نهایت لطف و توجه دارد.

از گمان و از یقین بالاترم
وز ملامت بر نمی‌گردد سرم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۲۶
-بر نمی‌گردد سرم: عقیده‌ام عوض نمی‌شود.

[مولانا در این جا مجدداً به حکایت مسجد مهمان کش بازمی‌گردد و از قول آن عاشق صادق که می‌خواهد نسبت به من ذهنی‌اش بمیرد می‌گوید:] من به وسیله فضاگشایی و صبر، حضور عمیقی پیدا کرده و از جنس زندگی شده‌ام؛ بنابراین از مرتبه شک و یقین من ذهنی، بالاتر هستم و به خاطر ترساندن و ملامت مردم از عقیده خود دست بر نمی‌دارم و راهم را گم نمی‌کنم.

نوح نُهصد سال دعوت می نمود
دم به دم انکار قومش می فرود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۰-

مثلاً «نوح نُهصد سال» قوم خود را به فضاگشایی و تبدیل «دعوت می کرد» ولی لحظه به لحظه «انکار قومش» با نَگه داشتن من ذهنی بیشتر می شد.

هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟
هیچ اندر غارِ خاموشی خزید؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۱
-عنان واپس کشیدن: باز ایستادن، توقف کردن

آیا حضرت نوح به خاطر قوم خود «از گفتن» و دعوت آنان به فضاگشایی و زنده شدن به خدا دست کشید؟ و آیا در قبال مخالفت‌های قومش، ناامید شد و ساکت ماند؟

گفت: از بانگ و علای سگان
هیچ واگردد ز راهی کاروان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲
-علالا: آواز بلند، بانگ، شور و غوغا

نوح با خود گفت: مگر ممکن است «کاروان» هشیاری انسان که به سوی زنده شدن به بی‌نهایت خدا می‌رود، از عوعو و سروصدای من‌های ذهنی از حرکت باز ایستد؟

یا شب مهتاب از غوغای سگ
سُست گردد بدر را در سیر تگ؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳
-تگ: دو، تاخت، تیزی در رفتار

یا مثلاً ممکن است که در «شب مهتاب» سروصدای سگان، ماه تابنده را از حرکت و نورافشانی بازدارد؟ یعنی انسان عاشق فضاگشا، که مثل ماه، نور و خرد زندگی را به جهان می‌فرستد، از غوغای من‌های ذهنی نمی‌ترسد و به حرکت خود از من‌ذهنی به فضای یکتایی ادامه می‌دهد.

مه فشانَد نور و سگِ عوعو کند
هر کسی بر خلقتِ خود می تند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴

ماه نور می افشانَد و «سگ هم عوعو» راه می اندازد. هر کسی طبق «خلقت» خود عمل می کند. انسان عاشق که هر لحظه فضا را در اطراف وضعیت‌ها می گشاید، خرد فضای گشوده شده را به جهان می آورد و حرف مولانا را بیان می کند؛ اما من ذهنی با ستیزه و مقاومت، انرژی مخرب درد را در جهان پخش می کند. [هر کسی مرکزش از هر جنسی باشد، همان را در جهان پخش می کند.]

هر کسی را خدمتی داده قضا
در خور آن، گوهرش در ابتلا

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵

«قضای» الهی برای هر کسی مأموریتی معین کرده است و براساس آن هر لحظه امتحان می شود که آیا مرکزش از جنس عدم بوده، «گوهر» حضور، خرد زندگی و آبادانی را بیان می کند یا با من ذهنی ناله و شکایت و تخریب می کند.

چونکہ نگذارد سگ آن نعره سَقَم
من مہم، سیرانِ خود را چون ہَلَم؟

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶
–سَقَم: بیماری

–سیران: سیر و گردش

–ہَلَم: ترک گویم، فرو گذارم، از مصدر ہلیدن

وقتی کہ «سگ» یعنی من ذہنی آن «نعرہ» بیمارگونہ را رہا نمی کند، من کہ ماہ تابان و خردمند ہستم چگونہ حرکت و نورافشانی خود را کنار بگذارم؟

چونکه سرکه سرگگی افزون کند
پس شکر را واجب افزونی بود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷
-سرگگی: ترشی

وقتی «سرکه» یعنی من ذهنی بخواهد ترشی و خاصیت عبوس بودن را زیاد کند؛ پس «واجب» است که «شکر» و شیرینی فضای گشوده شده اضافه شود. [به عبارتی وقتی من های ذهنی که مرکز همانیده با درد دارند انرژی مخرب پخش می کنند، در این صورت انسان های زنده به خدا، باید فضا را باز کرده و خرد زندگی را در جهان پخش کنند.]

قهر سر که، لطف هم چون انگبین
کین دو باشد رکن هر اسکنجبین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸
-اسکنجبین: معرب سرگنبین (سر که + انگبین) که به سکنجبین هم معروف است.

انسان من‌ذهنی که مرکزش از جنس درد بوده، مقاومت و قضاوت دارد؛ مورد «قهر» خداوند است و غم و خرابی را پخش می‌کند و کسی که فضا را باز و مرکزش را عدم کرده‌است، «انگبین»، لطف خدا، را پخش می‌کند و این دو یعنی «قهر و لطف» (سر که و انگبین) پایه و رکن «اسکنجبین» است.

انگبین گر پای کم آرد ز خل
آید آن اسکنجبین اندر خلل

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۹

-پای کم آوردن: کم آمدن

-خل: سرکه

-خلل: سستی، شکاف بین دو چیز؛ اینجا یعنی نقصان و خرابی.

اگر مقدار «انگبین» از سرکه کمتر شود؛ در این صورت «اسکنجبین» دچار نقصان و خرابی می‌گردد.

قوم، بر وی سرکه‌ها می‌ریختند
نوح را دریا فزون می‌ریخت قند

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰

«قوم» نوح مرتب «سرکه می‌ریختند» و برای او درد تولید می‌کردند و «نوح» که به «دریای» لطف و بخشش خدا وصل بود مرتب فضا را باز می‌کرد و از طریق زندگی، «قند» و شیرینی را به جهان می‌ریخت.

هر که بر شمع خدا آرد پُفو
شمع کی میرد؟ بسوزد پوزِ او

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۲
-پفو: پف

هر کسی که «شمع خدا»، شمع فضای گشوده شده، را «پُف» کند چگونه ممکن است «شمع» حضور بمیرد و خاموش شود؟ بلکه دهانِ خودش خواهد سوخت.

چون تو خفاشان، بسی بیند خواب
کین جهان ماند یتیم از آفتاب

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۳

«خفاشانی» مثل تو بسیار «خواب» می بیند که این «جهان» «از آفتاب» عالمتاب محروم مانده است یعنی من های ذهنی که تاریکی و جهل من ذهنی را می پرستند، آرزو دارند که آفتاب هدایت بمیرد یعنی هیچ کس به حضور نرسد؛ درحالی که جریان تکاملی زندگی می خواهد انسان به خداوند زنده شود.

موج‌های تیز دریاهای روح
هست صدچندان که بد طوفانِ نوح

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۴

امواج خروشانی که از دریای یکتایی برمی‌خیزند و وارد روح‌ها می‌شوند صد برابر «طوفان نوح» قدرت دارد.

لیک اندر چشمِ کنعان موی رُست
نوح و کشتی را بِهشت و کوه جُست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۵

اما همانیدگی‌ها مثل «مو» در «چشمِ کنعان»، پسر «نوح»، [که در این جا نماد انسانی است که من‌ذهنی را نگه می‌دارد و وارد فضای یکتایی نمی‌شود،] روئید و چشمِ عدم او را کور کرد و «نوح و کشتی» یکتایی را رها کرده به «کوه» من‌ذهنی و فکرهای همانیده و دردها پناه برد.

کوه و کنعان را فرو بُرد آن زمان
نیم موجی تا به قعر امتیهان

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۶
-امتهان: بی ارزش کردن، خوار کردن؛ در اینجا یعنی خواری و ذلت

در آن لحظه بود که «نیمه موجی» برخاست و «کوه» فکرهای همانیده و «کنعان» را به ژرفای خواری و ذلت
«فروبرد».

-قرآن کریم، سوره هود - ۱۱-، آیه ۴۳
-«قَالَ سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ
مِنَ الْمَغْرِقِينَ.»

«گفت: من بر سر کوهی که مرا از آب نگه دارد، جا خواهم گرفت.» گفت: «امروز هیچ نگهدارنده‌ای از فرمان خدا
نیست مگر کسی را که بر او رحم آورد.» ناگهان موج میان آن دو حایل گشت و او از غرق شدگان بود.»

مه فشانَد نور و، سگِ وَعْوَع کند
سگ ز نورِ ماه کی مَرْتَع کند؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۷
-مَرْتَع کردن: چریدن

«ماه»، انسان فضاگشا، نورافشانی کرده و برکات زندگی را در جهان پخش می کند و «سگ»، من ذهنی، واقواق راه می اندازد. سگِ من ذهنی چگونه ممکن است که از نور حضورِ انسان عاشقی همچون مولانا بهره مند شود؟

شبروان و همرهان مه به تگ
ترک رفتن کی کنند از بانگِ سگ؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۸

راهیان شب و کسانی که در پرتو نور ماه مولانا سفر می کنند چگونه ممکن است که به خاطر «بانگ» من های
ذهنی از حرکت و کار روی خود باز ایستند؟

جزو، سوی کُل دوان مانند تیر
کی کند وقف از پی هر گنده پیر؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۹

«جزو»، هشیاری، «مانند تیر» و مستقیم، «به سوی کُل» یعنی وحدت مجدد با زندگی می دود و به این طرف و آن طرف نگاه نمی کند. او چگونه ممکن است که به خاطر بیهوده گویی هر «گنده پیر»، انسان من ذهنی که به دنیا چسبیده و با چیزها همانیده است، از حرکت باز ماند؟ چرا که او هر لحظه فضا را باز کرده و با خرد زندگی پیش می رود.

زاغ ایشان گر به صورت زاغ بود
باز همت آمد و مازاغ بود

-ولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۵۲

«زاغ» عارفان، بدن و ظاهر آن‌ها، اگرچه به صورت زاغ‌های معمولی یعنی انسان‌های دیگر بود ولی از درون همت «باز» بلندپرواز را داشت و می‌خواست پیش شاه، خدا، برود و هیچ خطا و لغزشی مرتکب نمی‌شد؛ یعنی با فضاگشایی، مرکزش را عدم کرده و نمی‌گذاشت چیزی وارد مرکزش شود.

قرآن کریم، سوره نجم - ۵۳-، آیه ۱۷
-«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى.»

«چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.»

عقل کُلِّ را گفت: مازاغَ البَصَرِ
عقلِ جزوی می کند هر سو نظر

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰۹

خداوند دربارهٔ «عقل کُلِّ»، خردی که تمام کائنات را اداره می کند و با فضاگشایی به دست می آید، فرموده است: خرد آن فضای گشوده شده «مازاغَ البَصَرِ» است یعنی چشمش به این طرف و آن طرف منحرف نمی شود و طغیان نمی کند؛ درحالی که «عقل جزوی»، عقل من ذهنی، به «هر سو» نظر می کند و با هر چیزی همانیده می شود. [انسان نمی تواند با عقل من ذهنی که از سوهای فکری، یعنی دیدن برحسب چیزهای این جهانی، به وجود می آید به سوی خداوند برود.]

گفت پیغمبر که: اصحابی نُجوم
رهروان را شمع و، شیطان را رجوم

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۵۶

«پیغمبر» فرمود که اصحاب من مانند ستارگانند، برای «رهروان» و سالکان به منزله «شمع» طریق‌اند و برای شیاطین وسیله طرد و سنگسار هستند. [هرکسی که شمع حضورش را با فضاگشایی روشن می‌کند رهروان را هدایت کرده و جلوی تخریب من‌ذهنی را می‌گیرد.]

حدیث

-«اصحابی کالنجوم فبايهم اقتديتم اهتديتم»

«اصحاب من مانند اخترانی هستند که به دنبال هر کدامشان بروید راه راست را خواهید یافت.»

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

«نفس» انسان یعنی من‌ذهنی و «شیطان»، هر دو از یک جنس یعنی از جنس همانیدگی و درد هستند و در زمان مجازی گذشته و آینده کار می‌کنند اما به «دو صورت» نمایان شده‌اند، یکی در درون انسان و دیگری در شیطان. [من‌ذهنی، نماینده شیطان و از جنس آن بوده و کارش تخریب است. ما نیز اگر با من‌ذهنی فضا‌بندی کنیم از جنس شیطان می‌شویم.]

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

همان‌طور که «فرشته» یعنی هشیاری حضور و عقل کل که تمام کائنات را اداره می‌کند، یکی هستند اما به‌خاطر حکمت‌های خداوند به «دو صورت» درآمده‌اند، یکی در درون انسان است و دیگری هم که خداوند می‌باشد؛ به‌عبارت دیگر انسان در این لحظه با فضاگشایی و هشیاری حضور از جنس خداوند است.

ای که خود را شیر یزدان خوانده‌ای
سال‌ها شد، با سگی در مانده‌ای

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۹۶۱

ای انسانی که با من ذهنی، خودت را «شیر خدا» می‌دانی، سال‌هاست که در دست سگ من ذهنی‌ات اسیر و در مانده‌ای و هر لحظه مقاومت و قضاوت می‌کنی و درد می‌کشی.

چون کند این سگ برای تو شکار؟
چون شکارِ سگ شده‌ستی آشکار

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۹۶۲

این «سگ» من ذهنی چگونه برای تو شکار کند؟ وقتی تو آشکارا «شکار سگ» خویش شده‌ای. باید خودت را از این ذهن پر از هم‌هویت‌شدگی بیرون بکشی تا ذهنت ساده شده، در اختیار زندگی قرار بگیری و برای تو فکر خلاق به وجود آورد.

از علی آموز اخلاص عمل
شیر حق را دان مَطْهَر از دَعَل

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۱
-مَطْهَر: پاک و پاکیزه
-دَعَل: حيله گری و نیرنگ

اگر می خواهی ببینی که عملت خالص است یعنی کاملاً از خداوند و فضای گشوده شده می آید و من ذهنی در عمل و فکر تو هیچ دخالتی ندارد «اخلاص در عمل» را باید از حضرت «علی» (ع) یاد بگیری. «شیر حق» را از هر حيله و نیرنگ، یعنی فکر کردن براساس همانیدگی، پاک و منزّه بدان. [مولانا می گوید اگر در مرکزت همانیدگی باشد شیر حق نیستی.]

در غَزَا، بر پهلوانی دست یافت
زود، شمشیری بر آورد و شتافت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۲
-غَزَا: جنگ و کارزار

حضرت علی (ع) در یکی از جنگها بر «پهلوانی» غالب و چیره شد و بی‌درنگ «شمشیری» بیرون آورد که او را بکشد.

او خَدو انداخت بر رویِ علی
افتخارِ هر نبی و هر ولی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۳
-خَدو: آبِ دهان، تُف

اما آن شخص، بر چهره حضرت «علی» آبِ دهان انداخت. همان شخصیت بزرگی که مایه «افتخار» هر پیامبر و هر «ولی» است.

-با تشکر:
تنظیم کننده متن: لیلا
گوینده: لیلا



خانم جیران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۶ گنج حضور، بخش سوم

در زمان، انداخت شمشیر آن علی
کرد او اندر غزائش کاهلی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۵

-کاهلی: سستی

-«در غزا کاهلی کرد.» یعنی به کارزار ادامه نداد و دست از پیکار کشید.

حضرت علی بی‌درنگ شمشیرش را انداخت و در جنگ کُند شد، یعنی جنگ را متوقف کرد.

گشت حیران آن مبارز زین عمل
وز نمودن عفو و رحمت بی محل

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۶

آن مبارز از این عمل حضرت علی، سخت حیران شد و از این که آن حضرت، در وسط جنگ، در جای نامناسبی، به جای آن که واکنش نشان دهد و عصبانی شود، عفو و بخشش کرده است، شگفت زده شد.

گفت: بر من تیغ تیز افراستی
از چه افکندی؟ مرا بگذاشتی؟

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۷

آن مبارز گفت: ای علی، تو که بر من شمشیر تیز کشیدی تا مرا بکشی؛ پس چرا آن را از کف انداختی و من را زنده گذاشتی؟

آن چه دیدی بهتر از پیکار من
تا شدی تو سست در اشکار من؟

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۸

تو چه چیز دیدی که بهتر از جنگیدن با من و ریختن خونم بود که در شکار من سست شده و دست از جنگیدن با من کشیدی؟ [آن حضرت با فضاگشایی خداوند را دید.]

آن چه دیدی که چنین خشمت نشست
تا چنان برقی نمود و باز جست؟

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۹

چه چیزی دیدی که خشمت فرونشست، ابتدا همچون رعدوبرق جرقه‌ای زد و دوباره خاموش شد؟

آن چه دیدی که مرا زآن عکس دید
در دل و جان شعله‌ای آمد پدید؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۳۰

چه دیدی که بازتاب و انعکاس آن دید به من نیز رسید و در دل و جانم شعله عشق پدیدار شد؟ [هنگامی که خشمتم بالا می‌آید، فضا را باز کن تا بتوانی خشمتم را ببینی، آن‌گاه خداوند و خرد فضای گشوده‌شده را نیز خواهی دید.]

آن چه دیدی برتر از کون و مکان
که به از جان بود و بخشیدیم جان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۳۱

چه دیدی که از زمان و مکان هم بالاتر بود و سبب شد که من هشیاری حضور را حس کنم و به من جان اصلی‌ام را بخشیدی که خیلی بهتر از جان من ذهنی‌ام بود؟

گفت: من تیغ از پی حق می زنم
بنده حقم، نه مأمورِ تنم

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸۷

حضرت علی به آن مبارز گفت: من برای رضای خدا، شمشیر می زنم و فقط برای خداوند فکر می کنم. من بنده
خداوندم و در من ذهنی هیچ حس وجود و همانیدگی ندارم و مأمور من ذهنی نیستم.

شیرِ حَقْم، نیستم شیرِ هوا
فعلِ من، بر دینِ من، باشد گُوا

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸۸

من شیرِ خداوند هستم نه شیرِ هوی و هوس و خواسته‌های من ذهنی. من ذهنی‌ام صفر است، همیشه به خداوند وصل بوده و او از طریق من فگر و عمل می‌کند. رفتار و عملم بر دین و ایمانم گواهی می‌دهد. دین من فضاگشایی است بنابراین عملِ من از دین یعنی از فضای گشوده‌شده می‌آید نه از باورهای همانیده من ذهنی.

ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتُمْ فِي حَرَابِ
 مِنْ جَوِّ تَيْغَمٍ، وَ أَنْ زَنْدَهْ أَفْتَابِ

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸۹
 –حراب: جنگ و محاربه

من مظهر و مصداق صادق «ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» هستم یعنی من تیر نمی اندازم بلکه خداوند تیر می اندازد. من در جنگ و چالش های زندگی، ابزاری مانند تیغ در دست خداوند هستم و زنده آن تیغ، آفتاب حقیقی است به عبارت دیگر من تمام و کمال در اختیار زندگی هستم و او از طریق من فکر و عمل می کند.

قرآن کریم، سوره انفال-۸-، آیه ۱۷
 –«ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...»

«و هنگامی که تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد...»
 [با من ذهنی و بر حسب همانندگی ها فکر و عمل نکن.]

گَهْ نِیَم، کوهَم زِ حِلْمِ و صَبْرِ و دَاد
کوه را کی در رباید تندباد؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۴
-گَه: مخفف گاه
-حِلْم: فضاگشایی

من در فضای گشوده شده گاه نیستم بلکه به دلیل داشتن ریشه بی نهایت در صبر و شکیبایی و عدالت هم چون کوه استوارم و با من ذهنی فکر و عمل نمی کنم. کوه را بادهای این جهانی کی می تواند از جای بکند؟

آنکه از بادی رَوَد از جا خسی است
ز آنکه بادِ ناموافق، خود بسی است

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۵

آن کسی که در اثر وزیدن یک باد از جایش بجنبد، گاه و خسی بیش نیست. زیرا به دلیل قانون قضا و کُن فکان باد ناموافق بسیار زیاد است که با خود بی‌مرادی‌های فراوانی به همراه دارد. [هر بی‌مرادی یک باد ناموافق است که ما را خشمگین می‌کند.]

بادِ خشم و بادِ شهوت، بادِ آز
برد او را که نبود اهلِ نماز

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۶

بادِ خشم (حاصل از برآورده نشدن توقعات) و بادِ شهوت (حاصل از خواسته‌های من‌ذهنی) و بادِ حرص، کسی را
از جای می‌کند و تکان می‌دهد که اهل نماز و وصال با زندگی نباشد.

کوهم و هستی من، بنیاد اوست
ور شوم چون گاه، بادم باد اوست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۷

وقتی بادهای این جهانی می‌وزد من «کوهم» و «هستی من» از بنیاد خداوند یعنی فضای گشوده شده است و هنگامی که زندگی می‌خواهد از طریق من فکر و عمل بکند مانند گاه سبک می‌شوم و من فقط به وسیله باد زندگی به این سو و آن سو می‌روم و مقاومت نمی‌کنم.

جز به باد او نجنبد میل من
نیست جز عشق احد سرخیل من

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۸
—سرخیل: سردسته، سرگروه

من فقط با باد و خردی که از فضای گشوده شده می آید حرکت می کنم؛ «میل من» در دست من ذهنی نیست.
سرلشکر وجودم فقط عشق خداوند است و دائماً می خواهم با او یکی شوم.

خشم، بر شاهان، شه و ما را غلام
خشم را هم بسته‌ام زیرِ لگام

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۹
-لگام: افسار

خشم پیش شاهان این جهانی، حاکم و فرمان‌رواست به دلیل این که در مرکزشان هم‌هویت‌شدگی وجود دارد؛ ولی این خشم پیش ما، غلام و برده بوده و نمی‌تواند مرا بلند کند زیرا من خشم را مرکب خود کرده و بر آن سوارم و افسارش را بسته‌ام.

تیغِ حُلْمِ، گردنِ خشمِ زده‌ست
خشمِ حق، بر من چو رحمت آمده‌ست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۰

شمشیر فضاگشایی و صبرم، گردن خشم مرا زده‌است. هنگامی که هم‌هویت‌شدگی به مرکز می‌آید، خشم و قهر خداوند بر من مانند رحمت است؛ چرا که به وسیله این حال خراب و خشم، متوجه می‌شوم که باید دوباره فضا را باز کنم و دست از گله و شکایت بردارم.

غرق نورم، گر چه سقفم شد خراب
روضه گشتم، گر چه هستم بو تراب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۱

حضرت علی گفت: فضا را باز کردم و غرق نور خداوند هستم اگرچه پارک من ذهنی‌ام ویران و پریشان گشته‌است. اگرچه جسمم از خاک درست شده و نیازهایی دارد ولی روحم، بهشت و باغی باطراوت است.

چون در آمد در میان غیر خدا
تیغ را، اندر میان کردن سزا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۲

وقتی در مرکز چیزهای جز خداوند و وحدت با او آمد من تیغ فکر و چالش را کنار گذاشتم چراکه متوجه شدم به وسیله من ذهنی فکر و عمل کردم.

تَا أَحَبَّ لِلَّهِ، آيِدْ نَامِ مِنْ
تَا كِه ابْغَضَ لِلَّهِ، آيِدْ كَامِ مِنْ

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۳

تا که اسم و حقیقت من برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمن بدارد به عبارت دیگر وقتی فضا را باز می‌کنم اگر از من‌های ذهنی دوری کرده و از چیزی بدم می‌آید، به خاطر این است که فضای گشوده‌شده از آن چیز پرهیز می‌کند.

حدیث

—«مَنْ أَعْطَى لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ وَ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ ابْغَضَ لِلَّهِ وَ أَنْكَحَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ.»

«هر که برای خدا ببخشد و برای خدا امساک کند و برای خدا دوست بدارد (یعنی باز کردن فضا و دوستی با عاشقان) و برای خدا دشمن دارد (یعنی پرهیز و دوری از من‌های ذهنی و خواص نابودکننده آن‌ها) و برای خدا (با ذهن پاک و بدون منیت) ازدواج کند همانا ایمانش کمال یافته است.»

شاد آن صوفی که رزقش کم شود
آن شبه‌ش در گردد و او یم شود

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۰
—شبه: شبه یا شبَق، نوعی سنگ سیاه و براق
—یم: دریا

خوشا به حال آن صوفی [یا آن انسانی] که روزی من ذهنی‌اش کم شود، بی‌مراد گردد و به‌جای اعتراض، فضا را باز کند. سپس سنگ سیاه و بی‌ارزش من ذهنی‌اش تبدیل به مروارید حضور شده و فضای درونش با فضاگشایی به دریای یکتایی تبدیل گردد.

ز آن جرای خاص هر که آگاه شد
او سزای قرب و اجری گاه شد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۱
-جرا: نفقه، مواجب، مستمری
-اجری گاه: در اینجا پیشگاه الهی

هر کس با فضاکشایی از غذا و جیره خاص الهی آگاه شود، از آن بچشد و درونش بی نهایت باز شده باشد، شایسته قرب الهی و یکی شدن با خدا شده و خود تبدیل به منبع غذای روح یا «اجری گاه» خواهد شد.

زآن جرای روح چون نقصان شود
جانش از نقصان آن لرزان شود

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲
–نقصان: کمی، کاستی، زیان

و اگر کسی که در اثر فضاگشایی با غذای روح آشنا شده، فضا را ببندد و آن غذا که برکات معنوی ست کم شود، از این کاهش، جان او لرزان شده و دچار پریشانی می‌گردد.

پس بداند که خطایی رفته است
که سمن زارِ رضا آشفته است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳
-سمن زار: باغِ یاسمن و جای انبوه از درختِ یاسمن، آنجا که سمن روید.

آن گاه متوجه می شود که این حال بدش به این دلیل است که خطایی کرده و یک همانیدگی را به مرکزش آورده است و می فهمد که سمن زار و گلستان رضایت او از بین رفته و آشفته شده است. باید فضا را باز و همانیدگی را شناسایی کرده، بیندازد و از خداوند عذرخواهی بکند.

گاه باشد کوه به هر بادی جهَد
کوه کی مر باد را وزنی نهد؟

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵

آن انسانی که با وزیدن هر بادی از این جهان هم‌چون خشم و حرص و حسادت، به این سو و آن سو می‌رود واقعاً گاه است. و الا کوه، انسان فضاگشا، چه ترسی از این باد دارد؟ چرا که او در برابر اتفاقات فضا را باز می‌کند و برای چیزهای این جهانی هیچ ارزش و اهمیتی قائل نیست.

گُوی شو، می گرد بر پهلوی صدق
غَلَطُ غُلطان در خَمِ چوگانِ عشق

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۸

ای انسان، دست و پای من ذهنی‌ات را جمع کن و به گوی راستی تبدیل شو یعنی با فضاگشایی مکر و حيله من ذهنی را کنار گذاشته و دیگر بر حسب همانیدگی‌ها فگر و عمل نکن تا بر پهلوی صداقت و درستی، با چوگان فضای گشوده‌شده و نور و خرد خداوند غلط‌غلطان به پیش روی.

به حوادث مُتفرِّق نشوند اهل بهشت
طفل باشد که به بانگِ جَرَسِی برخیزد

- سعدی، مواعظ، غزلیات، غزل ۲۱
- جَرَس: زنگ

اهل بهشت، انسان‌های فضاگشا، با حوادث این جهانی متفرق نمی‌شوند و محال است که باهم ستیزه کنند. آن طفل است که با سروصدای من‌ذهنی و زنگِ همانیدگی‌ها بلند شده و از فضای یکتایی خارج می‌شود.

لذت بی‌کرانه‌ای است، عشق شده‌ست نام او
قاعده خود شکایت است، و نه جفا چرا بود؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۰

یک لذت بی‌انتهای به‌نام عشق وجود دارد که معنایش وحدت انسان با خداوند در این لحظه پس از فضاگشایی است. اما انسان به‌عنوان من‌ذهنی براساس گله و شکایت عمل می‌کند به‌همین دلیل دچار بی‌وفایی و جفای زندگی می‌شود و گرنه چرا باید زندگی جفا کند؟
[با شکایت نکردن و بله گفتن به اتفاق این لحظه، از جنس زندگی شده و زندگی جفا نخواهد کرد.]

ز ملامت نگریزم که ملامت ز تو آید
که ز تلخی تو جان را همه طعمِ شکر آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۶۲

خداوندا، از اینکه من بی‌مراد شوم و مورد ملامت قرار بگیرم فرار نمی‌کنم چرا که تو با قانون قضا و کُن فکان ملامت را بوجود می‌آوری. اما اگر دچار ملامت شدم نباید اجازه بدهم که به ذهن رفته و شکایت بکنم، باید فضا بگشایم تا درمقابل ملامت و تلخی تو، شکر بیرون بیاید. [انسان می‌تواند فقط با ملامت کردن، من‌ذهنی بسازد بنابراین ملامت یکی از مهم‌ترین ابزارهای من‌ذهنی بوده و از انواع مقاومتِ من‌ذهنی محسوب می‌شود].

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که: بگویند از طریق انبساط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰
-بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

خداوند بساط رحمت را برای ما گسترده کرد و خاصیت فضاگشایی و انبساط را به ما بخشید تا بتوانیم هنگامی که حالمان گرفته است فضا را باز کرده، واکنش نشان ندهیم و با انبساط و فضای گشوده شده با خداوند ارتباط برقرار کنیم.

درین بحر درین بحر، همه چیز بگنجد
مترسید، مترسید، گریبان مدرانید

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۷

ای انسان وقتی فضا را باز می کنی، همه رفتارهای ناخوشایند من ذهنی مثل شکایت، حسادت و ملامت مردم در این دریای یکتایی می گنجد. پس، از چالش ها و اتفاقات زندگی ات نترس. گله و شکایت نکن، فقط و فقط فضا را در اطراف اتفاقات بگشا.

چون تو گوشِی، او زبان، نی جنسِ تو
گوش‌ها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

ای انسان تو چه در زمانی که در ذهن هستی و چه در زمانی که به خداوند زنده شوی از جنس گوش هستی و فقط باید از طریق فضاگشایی اجازه دهی خداوند از طریق تو سخن بگوید.

قرآن کریم، سوره اعراف-۷-، آیه ۲۰۴
-«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»
«هرگاه قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خموشی گزینید، باشد که از لطف و رحمت پروردگار برخوردار شوید.»

-با تشکر:
تنظیم کننده متن: جیران
گوینده: جیران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

